

حسرت  
نويسنده و کارگردان:  
سيد جواد اشكنري



جوان : قانون! کدوم قانون؟ اگه خیلی ها قانون رعایت می کردند و به نفع خودشون تغییر نمی دادن ، حال من اینجا نبودم.

مرد : نکن این کارو . پسرجان ، منطقی فکر کن ، اون وسیله رو بذار کنار ، بیا با هم حرف بزنیم.

جوان : فکر می کنی با حرف زدن می شه ...

مرد : پس با زور می شه ؟ مرد حسابی او قمه ای که دستت گرفتی یه آلت زوره، زور هم یه نوع ابزار اعمال فشاره ، تو می خوای حرفاتو یه جوری به کرسی بشونی؟  
ها ؟

جوان : اگه زوره یا هر کوفت و زهر مار دیگه ، به خودم مربوطه.

مرد : به خودت مربوط نیست ، تو داری اغتشاش می کنی؟ شاید هم وابسته به جایی هستی ، آره؟ ...

شاید پول گرفتی تا جامعه رو به هم بریزی؟.

جوان : چرت نباف ، تو از من چی می دونی؟ چی می دونی که اینجا چه  
خب\_\_\_\_\_ره؟

جلو نیا ، تو با بقیه فرقی نداری.

مرد : ای بابا ، شما یه چیزی بهش بگین ، اونقدر هم که فکر می کنه زندگی سیا  
نیس ، نگاه کن جوون ! من اومدم که کمکت کنم تو نباید بمیری ، تو آینده ساز این  
مملکتی .

جوان : شعار نده آقا . گوشام پر از این شعار است. چی کار کنم ، دیگه با این حرفا خوابم نمی بره ، بابا می خوام خودمو بکشم اینم مجوز می خواد؟ خوبیت داره ، از دیوار مردم بالا برم، آدم بکشم، قاچاقچی بشم . می خوام مثل یه آدم زندگی کنم. توقع زیادی یه؟ حالا هم می خوام خودمو بکشم، یک بیکار از درصد بیکارها کمتر ، برای شما که موفقیت بزرگیه.

مرد : شما یه چیزی بگین شاید یه خورده از احساساتش کم بشه؟

جوان : خودت بهتر می دونی اون چیزی که منو اینجا کشونده احساسات و این حرفا نیس ، همش از سر بدبختی و بیچارگی و بیکاری یه . چقدر دنبال کار رفتم ، هر جا رفتم ، هی پاسم دادن به یه اداره ، یه سازمان ، یه شرکت ، یه زهر مار دیگه ، یکی گفت : مدرکت با ما جور نمی آد ، یکی گفت مجوز گرفتن نیرو نداریم، یکی گفت آقا ما حقوق کارگرای خودمونو نداریم بدیم، یکی گفت...  
مرد: بیکاری؟! برادر من این همه کار ، روزنامه ها پرن از آگهی ، آخه آقاجان ما باید بیکار داشته باشیم؟ این همه کار ...

جوان : کدوم کار ؟ بله برای امثال تو کار زیاده ، برای همین هم هست که چند تا شغل و سمت داری ، شعار نده آقا با وجود شماها کاری برای ما نمی مونه.  
مرد : یا شعار هست یا نیس ... تو می خوای کار کنی یا نه ؟ اگه می خوای کار کنی بیا با خود من کار کن ، بیشتر از اون چیزی که فکر می کنی بهت می دم ، دیگه چه مشکلی یه ؟

جوان : تو می خوای برای من کار پیدا کنی ؟ برو بابا! ...

مرد: می دونی چیه؟ بدت نیاد. شما جوونا ادعاتون زیاده، همش می خواین پشت میز بشینین و گرنه کار زیاده.

جوان: ما جوونا مثل یه مشت کاغذ می مونیم، هر لحظه امکان داره تو دست امثال شما ها مچاله بشیم، می دونی به من چی می گن؟ آدم کاغذی، می دونی برای چی؟ اینارو می بینی؟ همش نامس، برای ادارات نوشتن، درخواست کاره، همش کاغذ بازی به جای شونزده سال درس خوندن و گرفتن این مدرک.

مرد: هر چی می گی درست، ولی اینا باعث نمی شه که تو ...

جوان: به تو هیچ ربطی نداره آقای عزیز، بنده تصمیم خودمو گرفتم و این کار و هم می کنم، می خوام راحت بشم.

مرد: من با همه حرفات آشنا، درداتو می فهمم، می خوام قبول کن، می خوام نکن، ولی من وظیفه شرعی و انسانی خودمو می دونم که ...

جوان: جلو نیا، می دونی که با کسی شوخی ندارم.

مرد: تو جوونی ... ولی می تونی جوونی نکنی! اونو بده من، زمان این شمشیر کشی ها گذشته. بذارش کنار! مگه عصر مغوله که هر چی رو بخوای با زور بگیری و مردم هم باورت کنن.

جوان: این مردم خیلی چیزارو باور کردن، تو هم فقط حرف می زنی، ادای مسوولین درد کشیده رو در نیار.

مرد: من فقط می خوام کمکت کنم. همین!

جوان: تو چه کمکی می تونی به من بکنی؟ تو رو خوب می شناسم، تو ...

مرد : من کیم ؟ کلاش ، کلاهدار ، دزد ، دیوونه ، یا به قول تو مسوول  
بی درد... درسته هر چی تو بگی اما می خوام دست کم جوونو بگیرم، عیبه ؟  
جوان : تو فقط می خوای دستمو بگیری ، نمی خوای کمکم کنی؟  
مرد : آقا حالا یکی از بین این مردم پیدا شده که می خواد یک کار خیر انجام بده،  
چرا تحقیرش می کنی؟ من نماینده این مردمم که اومدم باهات صحبت کنم که  
دست از این کار برداری، من برای جوون مملکتتم احساس مسئولیت می کنم ، همین!  
جوان : هر چی می خوای تا صبح قیامت رجز بخون، ولی من تصمیم خودمو  
گرفتم.

مرد : نکن این کارو ... به زنت رحم کن که با هزار امید و آرزو پا به خونت  
گذاشته .

جوان : من که نمی خواستم اینجوری بشه ، من دوشش داشتم.

مرد : فکر می کنی دوست داشتن کافیه ؟

جوان : ولی من می خواستم خوشبختش کنم . منم مثل همه ی جوونا آرزوی  
بزرگ داشتم ، آرزو داشتم یه زندگی آروم داشته باشم ، ولی نمی دونم چی شد.  
مرد : هیچی ، فقط تو زندگی کم آوردی و می خوای خودتو بکشی، بعد هم اسم  
خودتو گذاشتی جوون ، یه جوون عاشق ، یه مرد زندگی.

جوان : من دیگه انگیزه ای برای زندگی ندارم. نمی تونم تو روی زن و بچه ام  
نگاه کنم، آبروم رفته ، ...

خب بذار پیش همه بره ، وقتی آدم غرق می شه چه فرقی می کنه ؛ چه یه وجب  
چه صد وجب ...

مرد : غرق چی شدی ، آرزوها و رویاهای خیالی ؟ خب، می خواستی ...  
جوان : می خواستم چی ؟ چک نکشم ؟ ... آره یک چک شش میلیونی کشیدم ...  
چکار می کردم...

شما به جای من بودید ، چه کار می کردید ؟ باید یه خونه اجاره می کردم،  
نداشتم بدم ، بیکار بودم ... کار پیدا نکردم ... یه خونه رهن کردم و یه مقدار هم  
وسایل خریدم ... تا اینکه برگشت خورد و...

مرد □ چرا چک کشیدی ؟

جوان : فکر می □ کردم می تونم از □ عهده اش بر بیام، یه □ کم پول داشتم  
که □ از دستم رفت.

مرد : پس مشکل □ تو پوله ؟ یعنی تو □ اگه □ پول داشتی □ این قمه رو دستت  
نمی گرفتی ؟

مرد : معضل اصلی جامعه ما همینه دیگه ، یعنی دور شدن از معنویات و غرق  
شدن تو مادیات.

یعنی دور شدن از تقوا ، یعنی ضعف ایمان .

جوان : آره ، ایمانم ضعیفه ، می خوام خودمو بکشم ... بذار خودمو راحت کنم.

مرد : وجدانم نمی ذاره ... من یه انسانم احساس مسوولیت می کنم ، چی جواب

خدا رو بدم. من اگه این پولو به تو بدم دست از مردن بر می داری ؟

جوان : جلو نیا که می زنم .

مرد : هر کاری می خوای بکن ... ولی این برای من یک تکلیفه که تو رو از مرگ نجات بدم.

جوان : تو خودتو نجات بده ... من خودم چک کشیدم ، خودمم می دونم ...  
مرد : تو اگه می دونستی که دست به خودکشی نمی زدی ، تو نیاز به کمک داری جوون.

جوان : تو چه کمکی می تونی بهم بکنی ؟  
مرد : مگه مشکل تو با پول حل نمی شه ، خب پدر من یه کلام بگو پول می خوام.

جوان : یعنی تو حاضری ...

مرد : گفتم چقدر می خوای ؟

جوان : شش میلیون تومان .

مرد : یعنی تو می خواستی برای شش میلیون تومان خودتو بکشی ؟ یعنی واقعاً پول ارزششو داره که □ تو □ ..

جوان : برای □ تو ارزشی نداره ؟

مرد : نه ... هیچ ارزشی نداره . می خوای برات ثابت کنم ... اونوقت تو قول

می دی قمتو کنار بذاری ؟

جوان : ولی من که گفتم ... می خوام ...

مرد : تو دست از این بچه بازیت بردار ، چکار داری دیگه ... من چک تو پاس می کنم. خوبه ؟

جوان : برای چی ؟ رو چه حسابی ؟

مرد : فقط روی حساب انسانیت . من انسانم آقا ...

جوان : جلوتر نیا ... خیلی به این حرفا اعتماد کردم.

مرد : ای بابا ... این جوون نمی خواد مشککش حل بشه . خودت خواستی ... اگه

می خوای بیا بریم خونه ما ، من دسته چکم همراهم نیست. ان شاء ا... مشکلتو حل می کنم.

جوان : من از اینجا تکون نمی خورم.

مرد : برای چی ؟ مگه نمی خوای ...

جوان : تو خودت خوب می دونی که بیرون از اینجا اگه گیرم بیارن آبروم رفته

و...

مرد : پرت و پلا نگو ... تو این جامه کی می آید برای پول شخصیت خودشو زیر

سوال ببره ؟ طفلکی عقلش پریده .

واقعاً کسی می آد آبروی برادر دینیش رو برای پول ببره ؟ خجالت بکش ... بده

به من او وسیله رو ... شرم کن!

جوان : همین جا ... باید اینجا مشکلم حل بشه .

مرد : چطوری حل کنم ... از کجا بیارم؟

جوان : خودتو به کوچه علی چپ □ زن ، خودت خوب می □ دونی . فکر می کنی نشناختمت . خیلی خوب سخنرانی □ می کنی؟ حرفای جذاب می زنی ؟ چی تو سرت؟

مرد : منم تو رو می شناسم ، دنبالت □ بودم ، اما نه برای وصول چک ، حقیقتاً اینکه من صاحب فعلی چک این آقایم چند وقتی به دنبالشم تا اینجا رد شو پیدا کردم.

جوان : پس اینا همش حرف بود ... تو می خواستی کمکم کنی؟ یافقط می خواستی به پولت برسی ، همین .... نه ....

مرد : من به انسانم ، مشکلاتم خوب می دونم ، اومدم همه چیزو تموم کنم ... تا برگردی خونت ... بده این قمه رو ...

جوان : جلو نیا ، لت و پارت می کنم ها ...

مرد : بیا ... برو دیگه ... بیا اینم این چک لعنتی ، راحت شدی ؟

جوان : تو دروغ می گی ، تو به کلاس دروغگویی ...

مرد : حرف دهنتمو بفهم ، روی حساب جوونیت هیچی بهت نمی گم.

جوان : فک می کنی نمی شناسمت ؟ تو به شرخری ، این چک رو چند خریدی

ها !

مرد : برای تو چه فرقی می کنه ؟ اون چک رو که پاره کردم...

جوان : ولی نمی تونم باور کنم.



اون چک هم جعلی بود ... چک اصلی اینه . اگه جونتم بالا بیاد این پولو به من بدی اگه شده طلای دست زن و بچتو بفروشی ، یا فرش زیر پاتو ، اگه شده خودتو بفروشی باید طلبمو بدی ... تو باید زنده بمونی □ حیفه تو که بمیری. تو که نمی تونی یه زندگی رو اداره کنی ، غلط کردی □ زن گرفتی. کسی باید ازدواج کنه که پول داره ، خونه داره ، ماشین اداره ، اهل کاره ، دستش تو جیبش □ میره ... بدبخت آس و پاس ! اصلاً کی به تو گفته به دنیا بیای ؟ اینجا جایی برای نفس کشیدن شما ها نیست.

بله دارم ، پول دارم ، چند تا شغل دارم ، می دونی چرا ؟

چون عرضه دارم ، برج دارم ، حقم ، کارخونه دارم ، ماشینای رنگ به رنگ ، چون حقم ، می تونم .

اینجا دیگه جای شماها نیست جای اونایی یه که دارن ، می تونن. جای اونایی که سرشون به تنشون می ارزه ...

باید هر وقت من خواستم بمیری ، فکر کردی به همین آسونی یه ؟ فکر کردی هر کی هر کی یه ؟ پدر تو در می آرم. می خواستی جای پای بزرگا پا بذاری. فکر کردی الکی یه ، حق ما رو بخوری ، بعد هم راحت بمیری .